

رساله‌ای در دفاع از سرمایه در برابر کار؛ دعوی همیشگی

فردریک باستیا

مترجم: مجید روئین پرویزی



کارگران را به انجام عملی بی‌منطق و ناعادلانه برمی‌انگیزاند که حاصلی جز شوربختی عمومی ندارد. در واقع، اینان کار را بر علیه سرمایه می‌شوراندند. چه بهتر که این دو نیرو حقیقتاً متضاد باشند و نزاع سرانجام با غلبه یکی به پایان رسد! اما اگر این دو با هم هم‌آوا باشند، آن گاه چنین نزاعی چون مرض مزمنی تمام پیکره اجتماع را آلوده خواهد ساخت؛ بنابراین کارگران می‌بینند که پرسشی مهم‌تر از این وجود ندارد: «آیا سود سرمایه مشروع است؟» اگر بله، باید سریعاً دست از این ستیزه‌جویی که شما را به آن برانگیخته‌اند بردارید؛ اگر خیر، باید آن را به انتهای خود برده و به مقصود برسانیدش. مولد بودن سرمایه - استمرار سود. اینها پرسش‌هایی دشوار هستند. باید بکوشم تا روشن سخن بگویم و برای این منظور باید بیشتر بر نمونه و مثال تاکید کنم تا اثبات؛ یا آنکه اثبات را در دل مثال‌هایم بگنجانم. با تاکید بر این نکته شروع می‌کنم که در نگاه اول عجیب به نظر می‌رسد که سرمایه ادعای دستمزدخواهی داشته باشد، آن هم دستمزدی مستمر. خواهید گفت: دو نفر را در نظر بگیرید. یکی از آنها از بام تا شام کار می‌کند، از سالی به سال دیگر و با این حال اگر تمام آنچه را هم که تولید کرده، حتی با نهایت انرژی مصرف کند باز هم فقیر است. وقتی سال نو می‌رسد او در شرایطی است که وضعش اصلاً بهتر از ابتدای سال نیست و هیچ چشم‌اندازی هم مقابل خود ندارد، جز آنکه دو مرتبه کار کند. دیگری هیچ کاری، چه با ذهن و چه با دستانش انجام نمی‌دهد؛ یا اینکه اگر هم از آنها استفاده کند تنها برای لذات شخصی است. او کار نمی‌کند با این حال خوب زندگی می‌کند، از همه چیز به مقدار فراوان دارد؛ غذاهای لذیذ، اثاثیه گرانبها، حتی چیزهایی که روزانه مصرف می‌کند همان کالاهایی است که کارگر با عرق پیشانی تولید کرده است

در این مقاله خطاب من به کارگران است، به‌ویژه آنان که خود را به زیر بیرق سوسیال دموکراسی سپرده‌اند. من می‌خواهم به این دو پرسش بپردازم: یکم: آیا تعلق سود به سرمایه با طبیعت امور و با عدالت سازگار است؟ دوم: آیا مستمر بودن سود سرمایه با طبیعت امور و با عدالت سازگار است؟ همه کارگران تصدیق خواهند کرد که پرسش‌هایی از این مهم‌تر وجود ندارند. از ابتدای آغاز دنیا، حداقل تا حدی این طور مرسوم بوده است که سرمایه سود داشته باشد و تنها در همین اواخر کشف شده است که ریشه تمام فقر و نابرابری‌ها در همین خطای اجتماعی نهفته است و به همین خاطر خیلی ضروری است که بفهمیم در این رابطه موضع‌مان چیست. اگر تن‌پروری از راه سود سرمایه گناه است، کارگران حق دارند که بر علیه نظام اجتماعی کنونی به پا خیزند. بیهوده است که به آنها بگوییم باید به ابزارهای قانونی و صلح‌آمیز پایبند بمانند، این توصیه‌ای بسیار انتقادبرانگیز است. وقتی که در یک سو کارگران نیرومند، فقیر و ستمدیده قرار دارند و در سوی دیگر ثروتمندانی ضعیف بنیه و دزد، مضحک است که به دسته اول بگوییم: «صبر کنید تا ظالمان داوطلبانه دست از ظلم خود بردارند، یا اینکه خود به خود از بین بروند.» این طور که نمی‌شود و آنها که می‌گویند سرمایه به نفس خودش نامولد است باید بدانند که با این سخن نزاعی سخت و خطرناک را دامن می‌زنند. اگر در مقابل سود سرمایه طبیعی، قانونی و سازگار با نفع همگانی است و برای قرض‌دهنده و قرض‌گیرنده به یک اندازه سودمند است؛ آن گاه اقتصاددانی که آن را انکار می‌کند، یا نویسنده‌ای که نمک روی این زخم دروغین جامعه می‌پاشد،

زیرا کالاها که خودبه‌خود ساخته نمی‌شوند و تا آنجا که به او مربوط است این فرد هیچ دستی در تولید آنها نداشته است. کارگر است که ذرت رویانیده، اثنایه را ساخته و فرش‌ها را بافته است؛ این همسران و دختران ما هستند که مواد اولیه را ساخته و پرداخته کرده‌اند. از این رو، ما هم برای او کار می‌کنیم، هم برای خودمان؛ منتها اول برای او و اگر چیزی باقی مانده بود برای خودمان.» اما مساله تکان‌دهنده‌تری نیز هست، اگر منافعی که در طول سال به این کارگر رسیده است را نیز مصرف کند، باز هم همیشه در نقطه‌ای است که ابتدا آغاز کرده بود، سرنوشت او را محکوم کرده است که در دوری باطل اسیر باشد. پس به کار تنها یک بار پاداش داده می‌شود. اما آن دیگری، آن «آقا»، درآمد سالانه‌اش را مصرف می‌کند و باز هم سال بعد و سال‌های بعد تا ابد درآمدی ثابت، پایان‌ناپذیر و مستمر دارد. پس به سرمایه، نه یک بار و دو بار، بلکه بی‌نهایت بار دستمزد داده می‌شود. خانواده‌ای که ۲۰ هزار فرانک را صد سال به سود پنج درصد داده باشد در پایان صد سال ۱۰۰ هزار فرانک خواهد داشت؛ اما این مانع نمی‌شود که از همان منبع برای صد سال آینده نیز ۱۰۰ هزار فرانک دیگر به دست آورد.

اینکه بگوییم سرمایه نباید سود داشته باشد، به این معنا است که بگوییم کسی که ابزارها، مواد و ماشین‌آلات را ساخته است باید آنها را بی‌هیچ پاداشی در اختیار دیگران بگذارد. آیا عادلانه است؟

به عبارت دیگر، به ازای ۲۰ هزار فرانک که نماینده کار آنها است، آنها دو قرن تن آسیایی کرده‌اند؛ ارزشی معادل با ۱۰ برابر کار دیگران. آیا یک چنین سازمان اجتماعی هیولایی دیوسیرت نیست که باید اصلاح‌اش کرد؟ و تازه این تمام‌اش نیست. اگر این خانواده میل کند که بر لذات خود بیفزاید می‌تواند تنها با کنار گذاشتن ۱۰۰ فرانک در سال به سرمایه خود اضافه کرده و خیلی زود درآمد خود را با چنان تصاعدی افزایش دهد که در آینده‌ای نزدیک مصرفی معادل صد خانواده کارگر داشته باشد. آیا تمام اینها اثبات نمی‌کند که جامعه در سینه خود سرطانی کشنده دارد، که باید آن را با وجود دردهای کوتاه‌مدت‌اش بیرون کشید؟»
در نظر من، این سخنان نتایج غم‌انگیز و برانگیزاننده هیجانانی

هستند که با این جنگ صلیبی به راه‌انداخته شده علیه سرمایه و سود در ذهن‌های شما جان می‌گیرند. از سوی دیگر، بر این عقیده‌ام که لحظه‌هایی هست که در اذهان شما شک و بیداری جای می‌گیرد.

گاهی اوقات به خود می‌گویید: «اما اینکه بگوییم سرمایه نباید سود داشته باشد، به این معنا است که بگوییم کسی که ابزارها، مواد و ماشین‌آلات را ساخته است باید آنها را بی‌هیچ پاداشی در اختیار دیگران بگذارد. آیا عادلانه است؟ و اگر هست، پس دیگر چه کسی این ابزارها، مواد و ماشین‌آلات را قرض خواهد داد؟ چه کسی ازشان نگهداری خواهد کرد؟ چه کسی خواهد ساختشان؟ هر کس سهم تولیدی خود را مصرف خواهد کرد و نسل بشر یک گام هم به پیش نخواهد رفت. دیگر هیچ انباشت سرمایه‌ای در کار نخواهد بود، چون نفعی در انباشت سرمایه نیست. بسیار کمیاب خواهد شد. این کار شیوه عجیبی برای به دست آوردن وام مجانی است! شیوه عجیبی برای بهبود وضعیت قرض‌گیرندگان، اینکه قرض‌گیری در هر قیمتی را برای‌شان ناممکن سازیم! چه بر سر کار خواهد آمد؟ زیرا پولی در کار نخواهد بود و هیچ‌گونه کاری نیست، حتی شکار که به شکلی از سرمایه احتیاج نداشته باشد و خودمان، چه بر سر خودمان خواهد آمد؟ اجازه نخواهیم داشت که در عنفوان جوانی قرض بگیریم و کار کنیم و در هنگام پیری با قرض‌دهی از حاصل تلاش‌های خود لذتی کسب کنیم. قانون همه انگیزه ما برای پس‌انداز در زمان حال و همه امیدهایمان برای آسیایش در آینده را از میان خواهد برد. دیگر بی‌فایده است که با تلاش خود را فرسوده کنیم؛ نباید امید داشته باشیم که چیزی برای پسران و دختران خود به ارث بگذاریم. افسوس! دنیایی که اینان می‌خواهند به عنوان خوبی به ما عرضه کنند، غم‌انگیزتر و منفورتر از آنی است که محکومش می‌کنند، زیرا در دومی، حداقل امید از دست نرفته است.» پس می‌بینید که از هر نفر و با هر دیدگاهی، این پرسش پرسشی حیاتی است. اجازه بدهید که سریع‌تر به پاسخ برسیم. قانون حقوق شهروندی فرانسه فصلی با عنوان «چگونگی انتقال مالکیت» دارد. وقتی که فردی با کار خود چیزی سودمند آفریده باشد - به عبارت دیگر، ارزشی خلق کرده باشد - تنها به یکی از طرق زیر می‌تواند آن را به دیگری واگذار نماید: هدیه، ارث، معامله، وام یا دزدی! اکنون به سخنی پیرامون هر یک از اینها می‌پردازم، به جز آخرین‌شان، با وجودی که نقشش در دنیای واقعی بیش از چیزی است که ما می‌پنداریم. هدیه احتیاج به تعریف ندارد. در اساس داوطلبانه و خودانگیخته است. تنها به دهنده مربوط است و نمی‌توان گفت که گیرنده نسبت به آن حقی دارد. بی‌شک، اخلاق و مذهب، این مسوولیت را برای انسان‌ها به‌ویژه ثروتمندان قائل است که از آنچه دارند داوطلبانه به هم‌نوعان کم‌بضاعت‌تر خود ببخشند؛ اما این تعهدی تماما اخلاقی است.

مقداری نان دریافت کند، یا هر چیز دیگری. برای کوتاه کردن زنجیره مبادله تا رسیدن به خواسته‌ها از پول استفاده می‌شود. «من این کار را برای جامعه انجام داده‌ام و جامعه هم آن کار را.» به عبارتی تنها در این هنگام مبادله کامل می‌شود. ژان باتیست سه به زیبایی می‌گوید: «از زمان پیدایش پول، هر مبادله‌ای به دو عنصر تقسیم شده است، خرید و فروش تنها با جمع این دو عنصر است که مبادله تکمیل می‌شود.» باید دقت کنیم که حضور دائمی پول در همه مبادلات اندیشه‌های ما را به خطا انداخته است: مردم در دام این تصور اشتباه افتاده‌اند که پول ثروت حقیقی است و زیاد کردن آن به معنای زیاد کردن کالاها و خدمات است. نظام حمایتی، پول کاغذی، تصور برد و باخت، همه از این خطا ناشی می‌شوند.

برای آن که مبادله خدمات بر پایه ارزش واقعی‌شان به شکل مطلوبی انجام شود، بهترین کار این است که اجازه دهیم آزادانه انجام شوند. هر چقدر هم که مداخله دولتی در نگاه اول معقول به نظر برسد، روشن شده است که چنین مداخلاتی در نهایت توازن را به سود یکی از طرفین بر هم خواهد زد

پس از بررسی‌های طولانی مشخص شده است، برای آن که مبادله خدمات بر پایه ارزش واقعی‌شان به شکل مطلوبی انجام شود، بهترین کار این است که اجازه دهیم آزادانه انجام شوند. هر چقدر هم که مداخله دولتی در نگاه اول معقول به نظر برسد، روشن شده است که چنین مداخلاتی در نهایت توازن را به سود یکی از طرفین بر هم خواهد زد. وقتی به این امور نگاه کنیم همواره به این اصل می‌رسیم که برابری ارزش‌ها حاصل آزادی است. در واقع، ما هیچ راه فوری دیگری برای شناسایی هم ارزش بودن دو خدمت نداریم، جز آنکه اجازه دهیم آنها آزادانه و داوطلبانه مبادله شوند. بگذارید دولت که به معنای همان زور است، در یک طرف دخالت کند و آن وقت از همان لحظه تمام معیارهای ارزش‌گذاری پیچیده و معیوب خواهند شد، نقش دولت باید این باشد که جلوی دغلاکاری و فریب را بگیرد؛ یعنی از آزادی محافظت کند و آن را بر هم نزند. قدری بیش از نظرم به مبادله پرداختم، حال آنکه هدف اصلی‌ام وام بود: توجیهم این است که به عقیده من در وام یک شکل واقعی مبادله وجود دارد، یک خدمت واقعی که از سوی قرض‌دهنده ارائه شده و قرض‌گیرنده در مقابل آن باید خدمتی هم ارزش ارائه کند - دو خدمتی که برابری ارزش‌شان، مانند هر خدمت دیگری تنها با آزادی محقق می‌شود. اگر این طور شود آن گاه می‌توان مشروعیت کامل آنچه را که اجاره‌خانه، اجاره مزرعه یا سود نامیده می‌شود، توضیح داد و دریافت.

اگر قرار می‌بود که به عنوان اصل بیان شود، ملاک عمل قرار گیرد و در قانون بیاید که هر کس را در دارایی دیگران حقی است، هدیه دیگر ارزشی نداشت - نیکوکاری و قدردانی دیگر فضیلت به شمار نمی‌رفتند. به علاوه چنین رویکردی سریعاً و در تمام عالم، کار و تولید را از کار می‌انداخت؛ زیرا اگر میان کار کردن و رضای خواسته‌ها ارتباطی وجود نداشته باشد، چه کسی حاضر است کار کند؟ اقتصاد به مساله هدایا نپرداخته است و همین امر باعث شده که مردم بپندارند اقتصاد با آن مخالف است و لذا آن را علمی خشن توصیف کرده‌اند. این تهمتی ناروا است. چنین ملاحظاتی بی‌شک به حوزه علم اخلاق بازمی‌گردد. ما باید برای علوم حد و مرزهای خودشان را قائل باشیم و مهم‌تر از این نباید چیزهایی را که یک زمینه علمی خاص بیرون از حوزه خود معرفی می‌کند، این‌طور تعبیر کنیم که مخالف یا دشمن آنها است. حق ارث‌گذاری که اخیراً فراوان به آن تاخته شده است، یکی از اشکال هدیه است و بی‌شک طبیعی‌ترین شکل آن. فرد آنچه را که تولید کرده است می‌تواند مصرف کند، معامله کند، یا ببخشد. چه چیز طبیعی‌تر از آن است که آن را به فرزندان خود ببخشد؟ این جاذبه است که بیش از هر چیز دیگری او را به کار و پس‌انداز تشویق می‌کند؛ اما آیا می‌دانید که حق ارث گذاشتن چرا به چالش کشیده شده است؟ چون این طور تصور می‌شود که آن دارایی که ارث گذاشته می‌شود از توده‌ها دزدیده شده است. این خطایی است مرگبار. اقتصاد نشان می‌دهد هر ارزشی که خلق شده، آفریده‌ای است که به دیگری آسیبی نمی‌رساند و به همین طریق می‌تواند مصرف شود یا به دیگری منتقل شود، بی‌آنکه به کسی آسیب برساند؛ از این بحث‌های حاشیه‌ای درگذریم. مبادله حوزه اصلی اقتصاد است؛ زیرا که شایع‌ترین شکل انتقال مالکیت در جامعه به شکل آزاد و داوطلبانه آن است و این علم به قانون‌مندی‌ها و آثار آن می‌پردازد. به تعبیری، مبادله تبادل خدمت است. طرفین بین خود می‌گویند: «این را به من بده، تا آن را به تو بدهم» یا «این کار را برای من بکن، تا آن کار را برای تو بکنم» خوب است که تاکید کنیم (زیرا به روشن‌تر شدن مفهوم ارزش کمک می‌کند) که شکل دوم همواره در شکل اول مستتر است. وقتی می‌گوییم «این کار را برای من بکن، تا آن کار را برای تو بکنم» مبادله خدمت در کار است، وقتی هم که می‌گوییم «این را به من بده تا آن را به تو بدهم» به طریقی همان است. من آنچه را که انجام داده‌ام، به تو می‌دهم و تو در مقابل آنچه را انجام داده‌ای به من می‌دهی. تنها کار به جای اکنون در گذشته انجام شده است؛ اما مبادله همچنان به همان اندازه تحت‌تاثیر ارزش خدمات متقابل است؛ به همین دلیل کاملاً صحیح است که بگوییم مبادله انجام شده در اساس بر پایه خدمات پیش انجام شده است، تا خود کالاهایی که مبادله می‌شوند. در واقعیت، خدمات به ندرت مستقیماً با یکدیگر مبادله می‌شوند. واسطه‌ای در کار است که پول نامیده می‌شد. فردی بالاپوشی دوخته است که در ازای آن مایل است

که از کشتی استفاده کنم.»
بعد اضافه کند:

«بعد از یک سال، کشتی را با همین وضعیت کنونی‌اش به تو تحویل خواهم داد.» کیست که بگویم مالک نمی‌تواند پاسخ دهد: «پیشنهادی که مطرح می‌کنی به کل سهم طرفین و برابری ارزش‌ها را از بین می‌برد. این‌گونه من هم از خانه‌ام محروم می‌شوم و هم از کشتی و تو از هر دو بهره‌مند می‌شوی. با این شرط مبادله دیگر برای من عادلانه نیست.»



من ضرر می‌کنم و تو سود. تو از من خدمت تازه‌ای می‌خواهی که در پذیرش یا رد آن آزادم.»
اگر طرفین بر این موضوع توافق کنند، اصلی که جای اعتراض ندارد، می‌توانیم به راحتی دو معامله را در قالب این یک مبادله شناسایی کنیم، اولی مبادله خانه به ازای کشتی، سپس فرصتی که یکی از طرفین به دیگری می‌بخشد و پاداشی که دومی در مقابل این فرصت به اولی می‌دهد.
این دو خدمت تازه نام‌های «سرمایه» و «سود» را به خود می‌گیرند، اما اسامی چیزها ماهیت آنها را تغییر نمی‌دهد و من هر کس را که منکر وجود تبادل خدمات در اینجا (مبادله خدمتی با خدمت دیگر) بشود صمیمانه به مبارزه می‌طلبم. اینکه بگوییم یکی از این خدمات مستلزم دیگری نیست، مثلاً اولی (اعطای فرصت) باید از سر سخاوت انجام شود، بدون آنکه ناعادلانه باشد، مثل این است که بگوییم بی‌عدالتی همین تبادل خدمات است - و عدالت در این است که یکی از طرفین ببخشد بی‌آنکه چیزی دریافت کند و این تناقض‌گویی است. سود و سرمایه به همین گونه مبادله می‌شوند.

(دنیای اقتصاد)

بگذارید ببینیم که چه عواملی در وام دخیل است. فرض کنید دو نفر دو خدمت یا دو شی را که برابری ارزش‌شان کاملاً روشن است، مبادله می‌کنند. فرض کنید که مثلاً پیتر به پل می‌گوید: «ده عدد ده‌سنتی به من بده، تا یک دلار نقره به تو بدهم.» ارزش برابری از این دقیق‌تر نمی‌توانیم تصور کنیم. وقتی که معامله انجام می‌شود، هیچ یک از طرفین ادعایی نسبت به دیگری ندارد.

خدمات مبادله شده برابر هستند. سپس می‌توان گفت که اگر یکی از طرفین مایل باشد شرطی را وارد مبادله کند که به نفع خود و به زیان دیگری باشد، باید قبول کند که شرط دیگری نیز وارد شود که دو مرتبه تعادل را بازگرداند و عدالت برقرار شود. احمقانه است که عادلانه بودن شرط دوم را انکار کنیم. با این شرایط، فرض می‌کنیم که پیتر بعد از آنکه از پل ده عدد ده سنتی در مقابل یک دلار نقره می‌خواهد اضافه می‌کند: «تو آن ده عدد ده‌سنتی را اکنون به من بده و من یک دلار نقره را سال بعد به تو می‌دهم.»

بسیار روشن است که این پیشنهاد جدید مزایای مبادله را تغییر می‌دهد؛ یعنی سهم هر یک از خدمات را تغییر می‌دهد. در واقع آیا روشن نیست که پیتر با این پیشنهاد خدمتی جدید و اضافی، منتهی از نوعی دیگر را از پل طلب می‌کند؟ آیا مثل این نیست که بگوید «اجازه بده که من با آن دلار نقره‌ای که داری یک سال کار کنم و از منافعتش بهره‌مند شوم؟» و چطور می‌توان گفت که پل باید این خدمت اضافه را بی‌چشم داشت ارائه کند و حق ندارد که در مقابل آن درخواستی مطرح سازد یا دولت باید مداخله کرده و او را مجبور به پذیرش سازد؟

اقتصاد دانی که طبق چنین دکترینی دستورالعمل ارائه می‌کند، چگونه می‌خواهد آن را با اصل تبادل خدمات سازگار نماید؟ اینجا من از مبادله پول با پول مثال آوردم، تا جای هیچ شبهه‌ای باقی نماند؛ در حالی که اگر اصل موردنظرم را با مبادله کالا یا خدمت مطرح می‌کردم نتیجه از این هم تکان‌دهنده‌تر می‌شد. برای مثال، مبادله یک خانه با یک کشتی کوچک را در نظر بگیرید که به قدری ارزشمند است که در مبادله آنها جای هیچ شکی برای مبادله پایاپای باقی نمی‌ماند. فرض کنید یک وکیل مسئول انجام مبادله است. در لحظه تبادل مالکیت، مالک اولی به دومی می‌گوید:

«بسیار خوب، معامله انجام شد و هیچ چیز نمی‌تواند پایاپای بودن آن را به خوبی اراده و آزادی ما در انجام آن اثبات کند. با توجه به این شرایط موجود، من یک تغییر عملی جزئی پیشنهاد می‌کنم. تو خانه‌ات را امروز به من بده، اما من کشتی‌ام را یک سال بعد در اختیارت می‌گذارم؛ زیرا در این یک سال می‌خواهم